

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

فاروق سیدخیلی
۱۳ جون ۲۰۲۱

یادواره رزمنده جوان سامانی زنده یاد حسیب



حسیب الله ولد محبوب الله در سال ۱۳۳۹ شمسی در قریه انچوی علیای ولسوالی جبل السراج فعلاً "ولسوالی سید خیل" ولایت پروان در یک خانواده زحمتکش دهقانی چشم به جهان کشود. پدرش دهقان کم زمینی بود که فقط قطعه ای کوچک زمین داشت که حاصل آن نمی توانست نیازمندی ابتدائی آن خانواده را مرفوع کند، لذا این خانواده زندگی را به مشکل سپری می نمودند. حسیب این فرزند فقر از همان دوران کودکی تا نوجوانی استعداد و لیاقت خاصی در دروس مکتب از خود بروز داد. حسیب در سال ۱۳۴۵ ش به سن شش سالگی شامل مکتب شده و دوره ابتدائیه و متوسطه را در مکتب متوسطه "آفتاب" به پایان رسانید. در سن هفت سالگی پدر خود را از دست

داده و در آغوش مادر زیست. با ختم موفقانه صنف نهم، دوره ثانوی را در سال ۱۳۵۶ ش در لیسه سید خیل آغاز و تا ختم صنف دوازدهم دانش آموزی مستعد بوده و با اخذ نمرات عالی در لیسه سید خیل با ختم صنف دوازدهم توانست موفقانه دوره ثانوی را در سال ۱۳۵۸ ش به اختتام برساند.

قبل از فراغت حسیب از لیسه سید خیل، در تابستان همان سال سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به رهبری مجید بزرگ ایجاد شده بود. حسیب که قبل از ایجاد "ساما" عضویت یکی از حلقات مرتبط با گروه رفیق "مجید" را داشت، با ایجاد "ساما"، شامل جمع رزمندگان سامانی شد.

اشغال و تجاوز نظامی اشغالگران روسی و آغاز جنگ آزادیبخش در کشور نگذاشت که حسیب جوان و مستعد فراگیری دانش دوره تحصیلات عالی را آغاز کند. او ترجیح داد به جای رفتن به دانشگاه، در کنار رزمندگان سامانی در منطقه در امر مشترک آزادی کشور از چنگال هیولای روسی سهم بگیرد. در ایام فراغت از لیسه سیدخیل بود و قبل از سپری نمودن امتحان کنکور دانشگاه، فرد مسؤولش نیز چنین مشوره ای به او داده بود. حسیب که در آن زمان باور رومانیتیک به رفیق مسؤولش (قبل از مسخ شدن فرد مسؤول) داشت، موافقت عام و تام خود را با نظر فرد مسؤول تشکیلاتی اش در محل ابراز داشت.

سپس با اعتماد به نفر مسؤول به همکاری رزمندگان "ساما" به خاطر تحقق استقلال، آزادی ملی، عدالت و ترقی اجتماعی به حیث سپاهی گمنام "ساما" با تفنگ ابتدائی در منطقه به زندگی و رزمندگی عمدتاً کار سیاسی و توده‌ئی ادامه داد. با آمدن گروه‌های مزدور و مرتجع متشدد اخوانی مثل حزب اسلامی گلبدین، جمعیت اسلامی ربانی - مسعود و سرازیر شدن افراد مسلح آنها با پول و سلاح خیراتی به روستا‌های جلگه‌های هموار کاپیسا و سپس پروان، روز به روز از دست شرارت‌ها و از پشت خنجر زدن اخوان به مبارزان راستین و رشید سامانی ضد اشغالگران روسی، وضع منطقه داغ و داغ‌تر شد. در اوائل خزان سال ۱۳۵۹ش رهبری وقت "ساما" به منظور جلوگیری از برخورد‌های درونی و رویارویی با گروه‌های خیانت‌پیشه و مزدور اخوانی، دستور تخلیه منطقه پروان - کاپیسا را به نیروهای مسلح و روابط تشکیلاتی "ساما" داد. طبق آن دستور سازمانی، در ماه عقرب سال ۱۳۵۹ش نیروهای "ساما" از آن دو ولایت به کوه‌دامن عقب نشستند.

قابل ذکر است که در همه موارد حملات اخوانی‌ها به ویژه گروه اخوان جمعیتی مسعود جلاد بالای مواضع سامانی‌ها و زدن "ساما" در پنجشیر، کاپیسا، پروان، کوه صافی، کندوز، شولگره ولایت بلخ، اندراب، نهرین، هرات و... تیبانی و همکاری نزدیک استخباراتی - عملیاتی بین اخوان الشیاطین و دستگاه جهنمی "خاد" به دستور سازمان‌های امپریالیست‌های امریکا - ناتو در هماهنگی با کی‌جی‌بی، ارتجاع عرب و پاکستان توأم بود.

متعاقب تخلیه منطقه و سرازیر شدن نیروهای "ساما" به کوه‌دامن، طرح انتقال این نیروها به کندوز برای تقویت جبهه مستقل انجنیر سرور و ایجاد سنگری دیگر در منطقه شولگره ولایت بلخ روی دست گرفته شد. طرح ایجاد جبهه شولگره از زنده‌یاد رفیق تیمور عضو دفتر سیاسی "ساما" بود. برای عملی ساختن این طرح در شولگره رفقاه تیمور و بهرنگی یکی از کادرهای مجرب "ساما" پیشگام شدند که داستانش تراژیک است و در سایت "خروش‌رعد" قابل مطالعه است. یک گروه دیگری در ماه جدی همان سال به شمول رفقاه عادل، نظام، عیسی خان، پهلوان محمد جان، قندهاری، صوفی هراتی و حسیب به طرف کندز برای تقویت جبهه انجنیر سرور فرستاده شدند. قابل یادآوری به آن عده از خوانندگان محترم است که از موضوع اطلاعی ندارند، که "انجنیر سرور" کندوزی یکی از همزمان قدیمی زنده‌یاد "مجید"، کادر عملورز و برجسته "ساما" در ولایت کندوز بود و در آن جا، مثل اندراب، جبهه مستقل ملی - مردمی داشت. انجنیر سرور و همزمان سامانی‌اش در کندوز یکی از ستون‌های استوار "ساما" و از پیشگامان دلیر و مدبر و آغازگر جنگ آزادیبخش علیه مزدوران "خلق و پرچم" و سپس اشغالگران روسی بودند که به خار چشم گروه‌های مزدور و مرتجع اخوانی می‌ماندند.

به مجردی که رفقاه به کندوز رسیدند، هنگام پائین شدن از بس فرودگاه در داخل شهر، توسط جواسیس "خاد" کندوز محاصره شدند. رفیق عادل و رفیق قندهاری با خادیس‌ها برخورد فیزیکی کردند تا موقع را مساعد بسازند که بقیه رفقاه فرار کنند. در آن حادثه رفیق عادل جاودانه شده و رفیق قندهاری زخمی شده و بقیه فرار کردند. این از فداکاری انقلابی آن رفقاه بود که با مرگ خود زمینه فرار رفیق‌های خود را مساعد ساختند. رفیق حسیب با جمع رفقاه نزد انجنیر سرور در جبهه کندوز می‌روند. در ماه حمل سال ۱۳۶۰ش سه رفیق پهلوان محمد جان، معلم نظام و معلم عیسی خان پس از محاصره در روستا‌های همجوار علی‌آباد در زمین‌های هموار و بدون ستر و اخفاء با تانک‌ها و نظامیان اشغالگر روسی نبرد کنان جاودانه می‌شوند و زنجیر تانک‌های دشمن متجاوز و غدار روسی اجساد بی‌جان آنها را له می‌کند و سپس توسط دهقانان محل در گورهای نامعلوم به خاک سپرده می‌شوند. صوفی هراتی نیز که در آن جمع چهار نفری بود، زخمی شده و توسط یکی از دهقانان محل نجات یافته و سپس در حالی که زخم بر تن داشت به کمک راننده موتر افسوتر خود را به کلکان رسانید. شرح کامل این ماجرا قبلاً نوشته شده و در سایت "خروش‌رعد" قابل

دسترس است. از آن میان رفیق حسیب در جبهه در کنار انجنیر سرور تا واپسین دم به مثابه یک هم‌رزم استوار، وفادار و قابل اعتماد با درجه معین آگاهی انقلابی استوارانه رزمید.

برای انجنیر سرور و یاران سامانی و آزادیبخشش نیز مثل کاپیسا و پروان عرصه روز به روز توسط گروه های اخوانی تنگ تر شده بود و مسعود جلاّد مکتوب خلع سلاح افراد جبهه انجنیر را به قومندان جمعیت اسلامی در منطقه به نام "ارباب حیدر" ارسال کرده بود که موصوف از اجرای نقشه مسعود سرباز زده و خودش قربانی توطئه مسعود جلاّد شد. انجنیر سرور به مثابه یک کادر آگاه سامانی در آن مقطع از نگاه تئوریک می دانست که تضاد عمده با سوسیال امپریالیسم و مزدوران "خلق و پرچم" است و هر گونه برخورد افقی میان آحاد مقاومت، به نفع دشمن عمده و انحراف سیاسی بود. لذا پس از مشوره با رفقای، رفتن همراه با ۲۵ تن از رزمندگان جبهه به شمول حسیب به جبهه مستقل مردمی اندراب را نزد مأمور علم را در پیش گرفت. در اواخر (ماه حوت) سال ۱۳۶۰ش از کندوز به سوی اندراب ولایت بغلان روان بودند که در مربوطات ولسوالی نهرین ولایت بغلان در کمین افراد مسلح قومندان جمعیت اسلامی تحت امر مسعود جلاّد به نام "عبدالحی حق جو" واقع شده و جنگ صورت می گیرد و افراد انجنیر سرور داخل مواضع می شوند. جنگ چند روز دوام می کند. مسعود این جلاّد محیل ترفندی به کار بسته و در مخابره به عبدالحی حق جو می گوید جنگ را دوام ندهید، تلفات زیاد می شود. از فریب و چال استفاده بکن. عبدالحی به دست موی سفیدان و ملای مسجد قرآن را نزد انجنیر سرور فرستاده و پیام می دهد که ما یک اشتباه کردیم، در مسجد می رویم و صلح می کنیم، به قرآن دست مانده، صلح می کنیم.

رفیق انجنیر سرور با گروه تحت رهبری خود به طرف مسجد در میان راه در کمین دیگری قرار گرفته و با رگبار مسلسل افراد مسلح سرمعلم عبدالحی حق جو با جمع رفیق هایش به شمول رفیق حسیب، به استثنای یک تن که پنهان شده بود، به جاودانگی پیوسته و سلاح رزم شان به دست اخوان قسم خورده با قرآن مسلمانان افتاده و فاجعه ای از کشته شدن ۲۵ تن از رزمندگان دلیر و آگاه ضد استعمارگر روسی ثبت تاریخ شد. آن فرد زنده مانده در تاریکی شب طی چند روز خود را به کندوز رسانیده و ماجرا را به دوستان انجنیر سرور و خانواده های رفقای جانبازش شرح می دهد.

سوگند به قرآن و زیر پای کردن قرآن و سپس شکستن آن تعهد ترفندیست متعلق به امپریالیسم کهنه کار انگلیس که شاگردانش گروه های اخوانی و دول مرتجع اسلامی در دبستان استعماری آن را آموخته و سپس به کار بسته اند. اگر از گذشته های دور تاریخ بگذریم، در کشور خود ما از زمان نادر غدار به بعد مرتجعان اسلامی و اخوانی ها در همه موارد از این حربه قرآن که به آن باور ندارند، در برخورد با روشنفکران به عنوان یک وسیله استفاده کرده اند و در آینده نیز چنان خواهند کرد. چند مورد از آن را این جا به اختصار می آوریم: در اواخر سال ۱۳۵۸ش جنگ بین پهلوان احمد جان قومندان جبهه مستقل پنجشیر با مسعود اخوانی صورت گرفت. مسعود مفتن در خینج پنجشیر قرآن را به دست ملا ها و ریش سفیدان نزد پهلوان احمد جان فرستاد که وی با باور و صداقتی که داشت غافل از توطئه، به قرآن باور کرده و تمام شان توسط مسعود کشته شدند. پهلوان احمد جان و ۱۲۰ تن از رزمندگان و انقلابیون جنبش ملی - انقلابی ضد روسی توسط احمد شاه مسعود شهادت یافتند، جاسوس استخبارات پاکستان، جاسوس ک-ج-ب- در ارتفاعات دره "ریوت" پنجشیر قتل عام شدند. مسعود با ارتکاب این سلسله جنایات "قلب" "ساما" را داغدار ساخت.

جبهه تازه تأسیس شولگره مزار در اندک زمانی در زمستان سال خونین ۱۳۵۹ش درخشش نظامی و کار سیاسی - توده ئی خوبی داشت که مورد توجه اخوانی ها به شمول مسعود، ذبیح الله جمعیتی، نصر، حزب اسلامی و... قرار گرفت. پس از تمرکز نیرو در اطراف جبهه توسط گروه های متعدد اخوانی، اخوانی ها در صدد توطئه برآمدند و خواستار صلح و همکاری با جبهه شدند. توسط ملا ها ریش سفیدان چند مرتبه قرآن را آوردند و پس از سوگند به قرآن و دست

ماندن روی آن، دست به حمله زده و جبهه مستقل شولگره "ساما" را تار و مار کردند و بر قرآنی که در ظاهر کتاب مقدس شان است، پای ماندند.

مورد سومش دو بار قسم خوردن به قرآن توسط اخوان و به ویژه قومندانان جمعیتی زیر امر مسعود جلاد، است. بار اول در مندی قول کوه صافی و بار دوم هنگام به رگبار بستن رزمندگان سامائی قبل از گرفتن سلاح شان، به تاریخ ۲۴ جوزای ۱۳۶۲ش قسم خورده و سپس ۲۶ تن از کاروان "ساما" و ۲۶ تن از سرمایه های جوان و امید بخش مردم در کوه صافی به دست ارتجاع و امپریالیسم [به اثر توطئه مشترک مسعود جلاد با دستگاه جهمی خاد] به گلوله بسته شده و اجساد و بدن های نیمه جان شان به دست امواج نیرومند دریای پنجشیر سپرده شد. این بود موارد سه گانه قسم خوردن اخوانی ها به قرآن و دست آلودن به جنایت و خون سرخ جوانان رشید و برومند رزم آزادی کشور و در حال رزم در سنگر های سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما).

سال ها از ناپدید شدن حسیب گذشت. مادر حسیب دو فرزند داشت، اولی کلانتر و دومی رفیق حسیب بود. مادرش حسیب را بی نهایت دوست داشت، زیرا پسر تعلیم یافته مادر بود. با وجود این که حسیب و معلم نسیم نام مستعار "سراسیمه" نواسه کاکای هم بودند و در یک قریه زندگی می کردند، و حسیب توسط معلم نسیم سیاسی شده بود، با ناپدید شدن حسیب، مادرش به مرض روانی گرفتار شده، عکس حسیب را در گردن انداخته و کفش های کهنه به پای و عصا به دست در بازار سید خیل به هر دکانی رفته و عکس پسرش را از گردن بیرون می کرد و می پرسید، این را ندیده اید؟ مردم می گفتند نی. مگر ماه بعد باز تکرار می شد. هی تکرار می شد. مادر حسیب پس از چند بار رفتن تا به بازار سید خیل به کمک عصا، همواره جواب رد می شنید و سرانجام ناامید می شود. به ناچار مأیوسانه غم خود را در خانه می خورد. زمانی که فوت می کند، عکس حسیب را از گردن مادرش بیرون می کنند.

این جست و جوی مادر داغدار برای پسرش، تا آن سال هائی ادامه داشت که معلم "نسیم رهرو" (سراسیمه) پس از رهائی از زندان، از نگاه مادی در اوج رفاه و ناز و نعمت برای هیچ زنده بود و نان به نرخ روز می خورد، ولی کوچک ترین توجهی به حال و روز زار مادر فقیر و شکسته رفیقش نکرد، او را کمک مالی نکرد و از حالت انتظار دردناک برای دیدار فرزند گمشده و در واقع جاودانه اش نجاتش نداد.

یاد زنده یادان حسیب، انجنیر سرور و همه رزمندگان دلیر "ساما" گرامی باد!